

## بسم الله الرحمن الرحيم

### تتمه بحث گذشته

بحث در این بود که آیا شارع می تواند قطع به حکمی را در موضوع خود آن حکم یا در موضوع مثل آن حکم یا ضد آن حکم قرار بدهد؟ و به دنبال آن، آیا شارع مقدس می تواند ظن به حکمی را این چنین قرار بدهد یا خیر؟ نسبت به مسأله ظن، در شریعت هیچ موردی را نداریم که شارع ظن به یک حکم را در موضوع خود آن حکم یا مثل و یا ضد آن قرار داده باشد؛ به همین دلیل، خیلی وارد این بحث نشدیم، ولو این که برخی بحث را یک مقداری طولانی کرده اند و اگر ما بخواهیم متعرض آن شویم، سه یا چهار جلسه طول بکشد. اما عمده همان بحث قطع است و در اول بحث قطع نیز عرض کردیم نتیجه و ثمره این بحث این می شود که اگر گفتیم محال است قطع به یک حکم در موضوع آن حکم اخذ بشود، در این صورت، هیچ حکمی مشروط به علم نخواهد بود؛ در هیچ حکمی علم و قطع اخذ نشده است و بر این معنا برهان اقامه شد.

### وجود یک اشکال

لکن اشکالی که وجود دارد، این است که ما مواردی را در شریعت مشاهده می کنیم که در آن موارد علم به حکمی در موضوع همان حکم اخذ شده است آن موارد علم به حکمی در موضوع همان حکم اخذ شده است؛ مثل این مورد: مسافر که باید نمازش را قصر بخواند، آن را تماماً بخواند از باب جهل؛ فقها فتوا داده اند مسافری که جاهل به حکم است و نه جاهل به موضوع، اگر در موضع قصر نمازش را تمام بخواند، نمازش صحیح است و نیازی به اعاده ندارد. معنای این فتوا این است که علم به وجوب قصر در موضوع قصر اخذ شده است؛ **يجب القصر لمن يعلم بوجوب القصر** . مورد دوم در جهر و اخفات است؛ اگر کسی در نماز اخفاتی جهلاً نمازش را به صورت جهری بخواند، یا بالعکس، فتوا می دهند نماز صحیح است و نیازی به اعاده ندارد؛ نتیجه اش این می شود که **يجب الاخفات لمن يعلم بوجوب الاخفات**.

مورد سوم: در باب ربا است؛ اگر کسی جاهل به حرمت رباست و نمی داند ربا حرام است؛ در اینجا بسیاری از فقها فتوا داده اند به این که جاهل به حرمت ربا، اگر مال ربوی را بگیرد، مالک می شود؛ و در نتیجه، گفته اند بطلان ربا برای موردی است که کسی علم به حرمت ربا دارد. بنابراین، ما از یک طرف برهان اقامه کردیم که قطع به حکم در موضوع آن حکم نمی تواند اخذ بشود، حتی موردی که مرحوم آخوند فرمودند، قطع به مرتبه ای از مراتب حکم در موضوع مرتبه دیگر اخذ بشود را نیز قبول نکردیم؛ از سویی دیگر، این موارد وجود دارد؛ در اینجا چه باید گفت؟

## پاسخ مرحوم نائینی از اشکال

مرحوم محقق نائینی در صفحه 11 از جلد اول **فوائد الاصول** می‌فرماید: ما در این موارد از راه متمم جعل و از راه نتیجه‌الاطلاق و یا نتیجه‌التقیید وارد می‌شویم؛ ایشان فرموده‌اند و قبلاً نیز در بحث اخذ قصد قربت این مبنا را اختیار کرده‌اند، که اگر اخذ قصد قربت در متعلق امر محال شد، اگر شارع نتواند بگوید صلّ مع قصد هذا الامر، می‌تواند در یک دلیل دیگر آن را بیان کند. در دلیل اول بفرماید: «صلّ» و در دلیل دوم بفرماید آن امر صلّ را که قبلاً گفتیم، به قصد الامر انجام بده؛ در باب علم نیز به همین صورت است. اصطلاحی که از اختراعات مرحوم نائینی است و مرحوم مظفر نیز در **اصول الفقه** به آن اشاره کرده این است که ما یک انقسامات لاحقه و ثانویه داریم؛ یعنی تا حکم نباشد، این تقسیم درست نیست. تا وجوبی نباشد، قصد آن وجوب یا عدم قصد آن معنا ندارد؛ تا حکم نباشد، علم به آن حکم یا جهل به آن معنا ندارد.

پس، علم و جهل، قصد قربت و عدم قصد قربت، اینها از انقسامات ثانویه بعد از ورود و تحقق حکم هستند. مرحوم نائینی فرمودند در این انقسامات لاحقه تقیید محال است؛ و چون بین اطلاق و تقیید، نسبت عدم و ملکه وجود دارد، پس اطلاق نیز محال می‌شود. ایشان از این اطلاق و تقییدی که امکان دارد، یعنی اگر در یک لسان لفظی مثل «اعتق رقبة»، اطلاق و یا تقیید ممکن باشد، تعبیر می‌کند به اطلاق و تقیید لحاظی، یعنی در حین جعل **إمّا أن يلحظ بنحو الاطلاق و إمّا أن يلحظ بنحو التقیید**؛ حال که در انقسامات ثانویه اطلاق و تقیید لحاظی محال است، اگر قصد مولا این باشد که این حکم مشروط به علم یا مشروط به قصد قربت است، از چه راهی می‌تواند آن را بیان کند؟ می‌فرماید از راه دلیل دیگر و اسم را می‌گذارد متمم جعل.

در این صورت، اگر این متمم جعل به عنوان تقیید باشد، مولا بفرماید مکلف باید آن امر اول را با قید قصد قربت انجام بدهد، نتیجه‌التقیید نام دارد. اما اگر به صورت مطلق باشد، دلیل دوم بگوید «صلّ» اول که به لحاظ علم و جهل معقول نیست که بگوئیم اطلاق دارد، این وجوب صلاة مطلق است، هم برای عالم و هم برای غیر عالم واجب است، اسم این متمم جعل، نتیجه‌الاطلاق خواهد بود. مرحوم نائینی تصریح می‌کند که تمام دعوا در دلیل لفظی و مقام اثبات است، این دلیل را نمی‌شود گفت مطلق است یا مقید؛ اما نمی‌خواهیم بگوئیم متکلم ثبوتاً و واقعاً نه مطلق را اراده کرده است و نه مقید را؛ و قانون دیگری داریم که می‌گوید اهمال در مقام ثبوت محال است؛ نمی‌شود که متکلم در درون خودش نه مطلق را اراده کرده باشد و نه مقید را؛ بالاخره مطلوب او یا باطناً به صورت مطلق است و یا به صورت مقید است. اجمال و اهمال مربوط به مقام اثبات است و از نظر مقام ثبوت محال است. و اسم این اطلاق و تقیید، اطلاق و تقیید لحاظی است؛ یعنی متکلم نمی‌تواند در مقام اثبات لحاظ اطلاق بکند و نه می‌تواند در مقام اثبات لحاظ تقیید را بکند.

برای این که مقصود باطنی خودش را روشن بکند، نیاز به یک جعل و بیان دیگری است که متمم جعل نام دارد. پس، مرحوم نائینی می‌فرماید: خود ادله تکلیف، نه مقید است و نه مطلق. مرحوم صاحب حدائق در مقدمه کتاب حدائق روایاتی را ذکر کرده است که آن روایات دلالت بر این دارد که احکام شرعی مشترک بین العالم و الجاهل؛ مرحوم نائینی می‌فرماید این متمم جعل است؛ منتها برخی در مورد این روایات ادعای تواتر کرده‌اند، ولی ایشان می‌فرماید این روایات در حد خبر واحد است و نمی‌توان از آنها تواتر را استفاده کرد. مرحوم نائینی می‌گوید اگر این روایات را هم نداشتیم، دو دلیل دیگر به نام ضرورت و اجماع داریم؛ هم ضرورت قائم است بر قاعده اشتراک، و هم اجماع قائم است بر این که احکام شرعی مشترک بین عالم و جاهل است. پس، یا روایات و یا ضرورت و اجماع عنوان متمم جعل را دارند، و چون متمم جعل نتیجه‌ای که بدست ما می‌دهد، نتیجه مطلق است، عنوان نتیجه‌الاطلاق را دارد. با این بیان اشکال در این سه مورد - یکی اتمام فی مورد القصر؛ یکی اخفات فی موضع الجهر؛ و سومی هم ربا - حل می‌شود؛ به این صورت که این سه مورد، متمم جعل را تخصیص می‌زنند؛ لذا، این سه مورد سبب نمی‌شود که گفته شود کبرای کلی باطل است. کبرای کلی که می‌گوید قطع به حکمی محال است در موضوع خود آن حکم اخذ شود، صحیح بوده و در جای خودش باقی است.

## اشکال پاسخ مرحوم نائینی

چند اشکال بر این سخن مرحوم نائینی وارد است؛ اولاً ما در بحث قصد قربت نیز مسأله متمم جعل را قبول نکردیم و مناقشاتی را بر ایشان وارد کردیم؛ ثانیاً (که این اشکال مهمتر از اشکال مبنایی قبل می‌باشد)، در این مسأله قصر یا اخفات یا مسأله ربا، چنین نیست که گفته شود در این سه مورد به دلیل دیگر علم اخذ شده است؛ اگر دلیل دومی باشد که بگوید قصر نماز در مسافرت در جایی است که علم به وجوب القصر دارید، اما در جایی که علم ندارید، می‌توانید نماز را به صورت تمام بخوانید؛ اگر این چنین باشد، می‌گوئیم دلیلی که می‌گوید نماز در مسافرت به صورت قصر است، دلیل اول است و این دلیل دوم متمم جعل و به صورت نتیجه التقیید است. در اینجا دیگر نیازی به تخصیص نداریم؛ خود متمم جعل به عنوان نتیجه التقیید می‌گوید وجوب قصر در فرضی است که علم باشد.

بله، این دلیل نسبت به ادله‌ای که می‌گوید احکام شرعی بین عالم و جاهل مشترک است، عنوان تخصیص را دارد، ولی طبق مبنای شما اصلاً نیازی نیست که از راه تخصیص وارد شویم. به عبارت دیگر، اگر در این سه مورد، قطع به این حکم در دلیل همان حکم اخذ شده بود، از راه تخصیص می‌توانستید وارد شوید؛ اما در این سه مورد هم از راه دلیل دیگر وارد شده است و می‌توانید بفرمایید متمم جعل است و مشکلی ندارد؛ آنچه که به عنوان مشکل بیان شد این است که قطع به یک حکمی در موضوع خود آن حکم اخذ نمی‌شود بیان شد این است که قطع به یک حکمی در موضوع خود آن حکم اخذ نمی‌شود؛ اگر در این سه مورد خلاف این بود و در همان دلیل اول علم اخذ شده بود، می‌گفتید که عنوان مخصص است، در حالی که در دلیل اول چنین چیزی اخذ نشده است. بنابراین، این سه مورد اصلاً ربطی به محل بحث ندارند.

## پاسخی دیگر به اشکال

برخی دیگر از بزرگان فرموده‌اند در اینجا مسأله تخصیص نیست؛ بلکه شارع در دلیل اول می‌گوید در مسافرت نماز را قصر بخوانید و دلیل دیگر می‌گوید اگر نماز را در صورت جهل، تماماً خواندید، صحیح است، فرموده‌اند: اگر ما از دلیل دیگر تقیید را استفاده کنیم، این اشکال وارد است؛ اما ما از دلیل دیگر تقیید را استفاده نمی‌کنیم، دلیل دیگر می‌گوید اگر شخص در مسافرت نمازش را جهلاً تماماً خواند، نماز تمام نیز در فرض جهل ملاک تامه دارد، همان‌طور که نماز قصر ملاک تامه دارد. این را هم من اضافه کنم که شبیه تخییر می‌شود؛ همان‌طور که مشهور در اماکن اربعه (مکه، مدینه، کوفه و حائر حسینی) قائلند که انسان بین قصر و اتمام مخیر هستند؛ یعنی همان‌طور که نماز قصر ملاک دارد، نماز اتمام نیز ملاک دارد. در مانحن فیه، حکم کسی که به مسافرت می‌رود، وجوب القصر است؛ و گفته نمی‌شود که این وجوب مقید به علم است، چون در این صورت، در فرضی که جاهل به قصر است، اصلاً قصر بر او واجب نیست؛ در نتیجه، اگر جاهل باشد و تصادفاً نماز قصری بخواند، کفایت نمی‌کند؛ در حالی که این شخص دلیل دیگر که می‌گوید اگر جهلاً در سفر نماز را تمام خواند، صحیح است، یعنی این نماز تمام در فرض جهل نیز ملاک دارد؛ همان‌طور که نماز قصر ملاک دارد، نماز اتمام نیز ملاک دارد. اگر این بیان را ذکر کردیم، دیگر اصلاً تقییدی لازم نمی‌آید.

## اشکال این پاسخ

این فرمایش گرچه به حسب ظاهر فرمایش متینی است، اما اشکالی که دارد این است که برای احراز دو ملاک دلیل لازم داریم؛ برای این که بتوانیم بگوئیم هم قصر و هم اتمام هر دو دارای ملاک هستند، نیاز به دلیل داریم و مجرد این دلیل دوم که می‌گوید

در فرض جهل، اگر نماز را تمام خواندید، صحیح است، یک احتمالش این است که دارای ملاک است، اما احتمال دوم این است که دارد می‌آید دلیل اول را تقیید می‌زند؛ با احتمال نمی‌توان ملاک درست کرد. بنابراین، باید همان ظاهر عرفی را در اینجا اخذ کرد؛ و آن این است که دلیل دوم، دلیل اول را تخصیص می‌زند. نتیجه آن که این موارد اصلاً از محل بحث - اخذ قطع به حکم در موضوع همان حکم (همان دلیل) - خارج است.